

تحریم ایران، کشمکش‌های جهانی، احتمال جنگ و چه باید کرد؟

مریم جزایری

دور جدید فشارهای آمریکا بر جمهوری اسلامی با اتهام سوء قصد به جان سفیر عربستان در آمریکا، تهدیدات نتان یاهوی اسرائیل مبنی بر حمله نظامی به ایران شروع شد و بالاخره به تحریم نفت و بانک مرکزی از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا رسید. افزایش عملیات خرابکاری چون انفجار زاغه مهمات پادگان ملارد و کشته شدن نظامیان جمهوری اسلامی، پرواز «درون»ها (هواپیماهای بدون سرنشین) آمریکا بر فراز ایران با هدف جمع‌آوری اطلاعات و بالاخره ترور یکی از متخصصین هسته‌ای نطنز در تهران که به جاسوسان اسرائیل و سیا نسبت داده می‌شود از سوی عده‌ای از تحلیل‌گران سیاسی آغاز جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران قلمداد شده است.

عملیات مخفی آمریکا، اسرائیل و بریتانیا محدود نمی‌شود به پرواز «درون»ها بر فراز ایران، خرابکاری الکترونیک در تاسیسات هسته‌ای، انفجار پادگان‌ها، فعالیت‌های دینی-سیاسی دولت عربستان در خوزستان و سازماندهی دسته‌های شبه نظامی در مرزهای کشور و غیره. بلکه شامل ایجاد حلقه‌ی اتصال با محافل سیاسی، امنیتی و نظامی بانفوذ در جمهوری اسلامی نیز هست. در واقع یکی از اهداف داخلی تحریم نفت و بانک مرکزی گسترش شکاف‌های درونی هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی است. طرح سرنگونی رژیم بشار اسد با دخالت فعال کشورهای خلیج و ترکیه نیز فشار عظیمی است بر روی جمهوری اسلامی زیرا بوضوح زمین‌تیرینی برای دخالت «همسایگان مسلمان» در رابطه با «تغییر رژیم» یا «تغییر رفتار رژیم» در ایران است.

بستر جهانی تضاد میان آمریکا و جمهوری اسلامی

تشدید اقدامات تنبیهی آمریکا بر جمهوری اسلامی و عریضه‌کشی‌های نظامی سران اسرائیل تحت عنوان «خطر ایران هسته‌ای» انجام می‌شود. اما محرک‌های بزرگتری در کارند. برای درک صحیح اوضاع و روندها باید کشمکش‌های میان آمریکا و جمهوری اسلامی را در چارچوب گسل‌ها و پیوسته‌هایی که در نظام جهانی امپریالیسم در جریان است بررسی کرد.

هرچند تحریم‌های نفتی نقطه عطفی در فشارهای آمریکا و اتحادیه اروپا بر جمهوری اسلامی است، هرچند در فضای ملتهب خلیج که در نتیجه تحریم نفتی ایران و استیصال جمهوری اسلامی شکل گرفته بروز جنگ علیه ایران با شرکت نیروهای نظامی آمریکا و بریتانیا و اسرائیل دور از انتظار نیست، اما بررسی دقیق بستر جهانی نشان می‌دهد که به سادگی نمی‌توان گفت این فشارها تدارک آمریکا برای اعلام جنگ علیه جمهوری اسلامی است. به دلایل گوناگون آمریکا آماده‌ی ورود به چنین جنگی نیست. زیرا:

در پشت کشمکش با جمهوری اسلامی، به چالش گرفته شدن قدرت جهانی امپریالیسم آمریکا توسط قدرت‌های دیگر قرار دارد -- در این مورد خاص چالش‌گران چین و روسیه (عمدتاً چین) هستند.

در ماجرای «تعیین تکلیف ایران» رقابت/تبانی‌های بزرگ میان قطب‌های قدرت جهانی جریان دارد. «صحنه‌ی عملیات ایران» صرفاً سکوی پرشی برای صف‌آرایی‌های بزرگتر بر سر کنترل مناطق کلیدی (ژئوپلیتیک) و گلوگاه‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری جهانی (ژئواکونومیک) است.

در بحران‌های منطقه‌ای چون بحران «تعیین تکلیف ایران» شکل‌گیری قطب‌های امپریالیستی جدید - یعنی اتحاد چند قدرت امپریالیستی با یکدیگر و تشکیل یک بلوک برای ورود به رقابت‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک جهانی را می‌توان دید. بطور مثال، در تمام طول «جنگ سرد» رقابت میان بلوک امپریالیستی غرب به رهبری آمریکا و بلوک امپریالیستی شرق به رهبری شوروی نظم جهان را رقم می‌زد. اکنون شاهد روند شکل‌گیری اتحاد استراتژیک اقتصادی -- و لاجرم سیاسی -- میان اتحادیه اروپا و روسیه هستیم. (1) چین که در 35 سال گذشته از کشوری سوسیالیستی به کشور سرمایه‌داری قدرتمندی تبدیل شده است عملاً اقتصاد منطقه آسیا-اقیانوسیه را که مرکز تولیدات جهان است کنترل کرده و در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکا لاتین به نفوذ در قلمروی اقتصادی آمریکا پرداخته است. نفوذ چین در اقتصاد ایران که در زمینه‌ی حفاری نفت و گاز مشغول پر کردن جای کمپانی‌های سوخت غربی است صرفاً یک فصل از این روند است. (برای بحث بیشتر در این زمینه به مقاله‌ی «تلاطمات اقتصادی و سیاسی در نظام امپریالیستی و جایگاه چین» در همین شماره حقیقت رجوع کنید).

دکترین امنیتی - نظامی جدید آمریکا برای اداره جهان

اتخاذ اقدامات تنبیهی جدید علیه جمهوری اسلامی توسط آمریکا همزمان است با پرده برداری اواما از «سیاست امنیت ملی» جدید آمریکا و به عبارت دیگر نقشه‌ی جدید آمریکا برای حفظ قدرت جهانی‌اش و اداره جهان امپریالیستی. در اوایل ژانویه 2012 اواما در کنار نظامیان پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) با اعلام «پیروزی» در افغانستان و عراق دکترین امنیتی- نظامی جدید آمریکا را اعلام کرد. طبق این دکترین پنتاگون الویت را از «استراتژی خاورمیانه بزرگ» برداشته و بر «استراتژی آسیا- اقیانوسیه بزرگ» گذاشته است. این دکترین که عنوان «عقب نشینی در غرب و پیشروی در شرق» به خود گرفته است دفاع از موقعیت جهانی برتر آمریکا را درگروی تعرض و بسط قدرت آمریکا در منطقه آسیا- اقیانوسیه می‌داند. پانه‌تا وزیر دفاع اواما گفت: «این منطقه حائز اهمیت فزاینده برای اقتصاد و امنیت ایالات متحده آمریکاست. ... بطور مثال، بهبود توانائی‌هایی که برتری تکنولوژیک ارتش و آزادی عمل ما را تضمین می‌کند وابسته به این منطقه است.» پانه‌تا معتقد است «گیر کردن» آمریکا در عراق و افغانستان مانع از آن شده است که آمریکا منافع استراتژیک خود را در این منطقه مهم دنبال کند. پس از اواما و پانه‌تا، ژنرال دیمیسی رئیس ستاد مشترک نیروهای نظامی آمریکا گفت: «تمام روندهای جمعیتی، جغرافیای سیاسی، اقتصادی و نظامی در حال شیفت کردن به سوی منطقه اقیانوس آرام (اقیانوسیه) است. در آینده چالش‌های استراتژیک عمدتاً از آن منطقه و همچنین کرانه‌های اقیانوس هند سربلند خواهند کرد.» (واشنگتن پست به نقل از آسوشیتدپرس- 6 ژانویه 2012) (2)

تحلیل‌گران رسانه‌های غرب می‌گویند آمریکا از دیپلماسی ایران برای به خط کردن چین استفاده می‌کند و یکی از اهداف گانتی، وزیر دارائی آمریکا، در سفر به چین فشار بر چین برای همراهی با تحریم‌های نفتی ایران بود. «خط قرمز»های آمریکا برای چین در خاورمیانه نه فقط سیاسی بلکه اقتصادی نیز هست. چین تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران را قبول دارد اما واردات نفت از ایران و سرمایه‌گذاری در حفاری‌های نفتی را خارج از چارچوب تحریم‌های سازمان ملل می‌داند. چین بزرگترین مشتری نفتی ایران است که یک سوم صادرات نفتی آن را بخود اختصاص می‌دهد و تنها شرکت نفتی بزرگ است که در حوزه‌های نفتی ایران باقی مانده است. بعلاوه چین بزرگترین صادرکننده بنزین به ایران است. در نتیجه چین تبدیل به حلقه‌ی تعیین کننده‌ی در تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران شده است. [مجله‌ی فارین افیرز (سیاست خارجی) شماره مارس- آوریل 2011]

مجله فارین افیرز می‌نویسد: «نفت می‌تواند چرخ‌های چین را روغن‌کاری کند اما روابط چین- ایران فراتر از سوخت‌رسانی است. چین دارای تجارت فعال با ایران در زمینه‌های تسلیحاتی، معدن‌کاوی، حمل و نقل، تولید برق و بازار محصولات مصرفی ... است ...». «این همکاری ... برای رهبران ایران جذابیت سیاسی دارد و به ادعای آنان مبنی بر بی‌فایده بودن تحریم‌ها و بی‌نیاز بودن ایران به غرب اعتبار می‌بخشد. ... اما پکن حاضر نیست وارد انشعاب آشکار با واشنگتن شود زیرا رابطه با آمریکا مهمترین رابطه‌ی دوجانبه‌ی چین است. ... به همین دلیل در سال 2011 واردات نفت خام چین از ایران 35 درصد کاهش یافت. ... اکنون حمایت چین برای موثر کردن تحریم‌ها اساسی است. بنابراین چین باید به مرکز صحنه‌ی دیپلماسی آمریکا در رابطه با ایران نقل مکان کند. ... دولت اواما همچنین باید به پکن بفهماند که بدون استقرار تحریم‌های موثر خطرات حمله نظامی اسرائیل علیه ایران بالا رفته و موجب تلاطم در بازار قیمت‌ها خواهد شد. ... رایرت اینهورن مقام وزارت خارجه‌ی آمریکا به چین هشدار داده است که بعد از ترک ایران توسط کمپانی‌های نفتی اروپائی و ژاپنی، کمپانی‌های نفتی چین حق ندارند جای آن‌ها را بگیرند ... پکن امیدوار است که در مقابل صرفنظر کردن از معاملات جدید واشنگتن منافع کنونی چین در ایران را به رسمیت بشناسد. ... واشنگتن همچنین از پکن انتظار دارد که سخت‌گیری خود را با اظهارات علنی به مقامات ایرانی نشان دهد.»

نفت و بازار هفتاد میلیونی ایران

در پرتو این حقایق می‌توان گفت که تشدید اقدامات تنبیهی آمریکا علیه ایران ناشی از رفتارهای جمهوری اسلامی در زمینه‌ی «هسته‌ای» و یا دامن زدن به بی‌ثباتی در لبنان و عراق و بحرین و غیره نیست. بلکه تضادهای بزرگتر در صحنه‌ی توازن قوای بین‌المللی و گسل‌های جدی در نظام سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری جهانی است که رابطه‌ی آمریکا و ایران را این چنین خصمانه کرده و آن را در مرکز تحولات سیاسی بین‌المللی قرار داده است. سلطه بر ایران برای همه‌ی کشورهای امپریالیستی و قدرت سرمایه‌داری در حال عروجی چون چین دارای اهمیت بسیار است. زیرا ایران علاوه بر اینکه دارای جغرافیای سیاسی حساسی است و منابع زیرزمینی وسیعی دارد، در این منطقه بازار عمده‌ای برای مافوق استثمار نیروی کار است. در شرایطی که همه‌ی بلوک‌های بزرگ سرمایه به دنبال خروجی‌های سودآور می‌گردند فشار بزرگی بر روی «گشودن ایران» است. اما این «گشایش» منتظر حل و فصل توازن قوای بین‌المللی است و خود هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی نیز «معطل» این تغییر و تحولات است و سخت در تکاپوست

تا به جای سرنگون شدن جایگاه برجسته‌ای در میان خدمتگزاران و شرکای منطقه‌ای نظام امپریالیستی بیاید.

موضوع ایران مرکز اختلافات درون هیئت حاکمه آمریکا نیز هست. اما موضوع ایران پوششی است برای مناظره‌ها و اختلافات آنان بر سر اینکه آمریکا چگونه هژمونی امپریالیستی خود بر جهان را حفظ خواهد کرد.

موانعی که در مقابل سیاست‌های جنگی آمریکا هست و تقسیم کارهای جدید

تحریم‌ها و فشارهای جدید علیه ایران، در عین حال که بازی با کارت ایران علیه چین است، اقدامی است برای خنثی کردن سیاست‌های جناحی از هیئت حاکمه آمریکا و اسرائیل مبنی بر «تغییر رژیم» در ایران از طریق نظامی. در مورد سیاست «تغییر رژیم» در ایران و ابزار دست‌یابی بدان، نظریه غالب در دولت آمریکا آن است که حمله نظامی به ایران، به دلایل گوناگون، پی‌آمدهای وخیم سیاسی برای آمریکا و شوک‌های بزرگ اقتصادی برای جهان سرمایه‌داری خواهد داشت. وزیر دفاع آمریکا معتقد است با در نظر گرفتن تحولات پس از خیزش «بهار عربی» حمله نظامی آمریکا یا اسرائیل می‌تواند افکار عمومی خاورمیانه را بیش از پیش علیه آمریکا و اسرائیل بسیج کند. بدین معنا تحریم‌های نفتی اوپاما نه بعنوان پیش‌درآمدی بر آغاز جنگ علیه ایران بلکه در حال حاضر برای ممانعت از سیاست حمله نظامی به ایران است. اهود باراک وزیر دفاع اسرائیل در 18 ژانویه اعلام کرد این کشور از تصمیم حمله به ایران «فاصله‌ی زیادی» دارد. یک مقام ارشد امنیتی اسرائیل در روز 15 ژانویه اعلام کرد که رزمایش مشترک آمریکا و اسرائیل که برای بهار سال جاری برنامه‌ریزی شده بود برای جلوگیری از تنش و بی‌ثباتی در منطقه به تعویق افتاده است. پیش از این روسیه اعلام کرده بود که برای آمادگی در مقابل «حمله احتمالی نظامی آمریکا و کشورهای دیگر به ایران است» دست به رزمایش «قفقاز 2012» می‌زند که به جز بخش‌های جنوبی روسیه، اوستنیای جنوبی، آبخازستان و ارمنستان را نیز در بر می‌گیرد.

با این وصف باید گفت: یکم، فاصله‌ی زیادی میان تحریم‌های نفتی و جنگ نیست. دوم، در شرایطی که آمریکا تمرکز قوای خود را در منطقه‌ی آسیا-اقیانوسیه می‌گذارد تصمیم دارد هدایت امور نظامی-امنیتی را در برخی نقاط دیگر جهان بر عهده‌ی متحدین اروپای غربی خود و ارتش ناتو (ارتش سازمان آتلانتیک شمالی) و دولت‌های وابسته به خود در آن مناطق محول کند. در واقع «مدل لیبی» و «مدل سوریه» نمایانگر این تقسیم کار است. (به مقاله «مدل لیبی و کاربست آن در ایران» در حقیقت شماره 57 رجوع کنید.) اما این به معنای آن نیست که نیروهای نظامی آمریکا خاورمیانه را ترک خواهند کرد. بطور مثال پانه‌تا در رابطه با معانی و مفاهیم دکترین جدید آمریکا برای خاورمیانه و متحدین آمریکا در خاورمیانه (یعنی اسرائیل و کشورهای خلیج) گفت، «هرچند تمرکز پنتاگون بیشتر به سوی آسیاست اما از نزدیک خاورمیانه را در نظر خواهد داشت منجمله خطرات بی‌ثباتی بیشتر در عراق پس از ترک نیروهای آمریکائی.» علاوه بر این، سند استراتژی جدید آمریکا تاکید می‌کند که آمریکا برای حفظ امنیت خلیج به عربستان سعودی و دیگر کشورهای خلیج تکیه خواهد کرد و اضافه می‌کند که، «آمریکا برای حمایت از این اهداف کماکان به حضور نظامی آمریکا و متحدینش و حمایت از شرکای خود در این منطقه اهمیت خواهد داد.» در اینجا منظور از «متحدین» کشورهای امپریالیستی دیگر چون بریتانیا و بطور کلی کشورهای عضو ناتو و اسرائیل است و منظور از «شرکا» همان کشورهای وابسته است.

در این چارچوب آمریکا مشوق کشورهایانی چون عربستان، قطر و ترکیه برای دخالت نظامی در سوریه است. هیلاری کلینتون نیز در ماه اکتبر سال 2011 مسیحی گفته بود کاربست «مدل لیبی» در سرنگونی جمهوری اسلامی را دور از احتمال نمی‌داند به شرطی که «اپوزیسیونی» در ایران باشد که تقاضای دخالت نظامی غرب را بکند و یک انفجار توده‌ای علیه رژیم به راه افتد و «برادران منطقه» نیز خواهان چنین دخالتی باشند. (رجوع کنید به مقاله «مدل لیبی و کاربست آن در ایران» در حقیقت شماره 57). نیروهای عملیات ویژه‌ی قطر که در بیست سال گذشته تحت تعلیمات نیروهای عملیات ویژه بریتانیا بوده‌اند، گردان «عرب» نیروهای ویژه بریتانیا در لیبی را تشکیل داده و فعالانه در جنگ علیه نیروهای قذافی شرکت کردند. اینان امروز آماده‌اند که وارد خاک سوریه شوند. ترکیه به شکل گیری شبه نظامیان مخالف رژیم بشار اسد یاری رسانده و آماده است تا در صورت لزوم بعنوان ارتش ناتو دست به دخالت نظامی در سوریه بزند. با اینکار نقش ترکیه بعنوان ژاندارم منطقه تثبیت می‌شود و در صورتی که ناتو مصمم به دخالت نظامی در ایران باشد نقش مهمی به ترکیه خواهد داد. در واقع ترکیه مایل است که نقش اسرائیل در منطقه به وی واگذار شود و این امر یکی از منابع تنش میان اسرائیل با دکترین نظامی جدید آمریکاست.

در پرتو این حقایق می‌توان گفت که تشدید اقدامات تنبیهی آمریکا علیه ایران بیش از آنکه مربوط به تضادهای آمریکا با جمهوری اسلامی ایران باشد ناشی از قوای محرکه بزرگتر در صحنه توازن قوای بین‌المللی و فشارهای ناشی از بحران اقتصادی جهانی این نظام است.

به صدا درآمدن شیپور جنگ و نیروهای سیاسی «اپوزیسیون» و سیاست کمونیست‌ها

به صدا درآمدن شیپور جنگ از سوی اسرائیل و امضای تحریم‌های نفتی توسط اوپاما و در مقابل تهدیدات ژنرال‌های سپاه پاسداران مبنی بر بستن تنگه هرمز (راه آبی که نفت ایران و کشورهای خلیج از آن عبور کرده و به جهان صادر می‌شود) دوباره «اپوزیسیون» راست را به جنب و جوش انداخته است - طیفی از اپوزیسیون راست به حمایت از تحریم‌های امپریالیستی و حتا حمله‌ی نظامی آمریکا و متحدینش به ایران برخاسته است و طیفی دیگر که خود را «چپ» می‌داند به دفاع از سیاست «دفاع از جمهوری اسلامی در مقابل امپریالیسم». هر دو طرف موضعی خصمانه نسبت به کمونیست‌ها دارند که نزاع میان امپریالیست‌های غرب و جمهوری اسلامی و جنگ احتمالی ناشی از آن را ارتجاعی می‌دانند و توده‌های مردم و هم‌هی آزادیخواهان را فرا می‌خوانند که آماده‌ی مبارزه‌ی مستقل برای سرنگونی جمهوری اسلامی و مقابله با نیروهای متجاوز امپریالیستی باشند.

سخنگوی سازشکاران منتسب به طیف «چپ» از اپوزیسیون راست مرتضی محیط است. سازمان «توفان» نیز به چنین موضعی گرایش دارد. اخیرا اطلاعاتی با امضای دوستداران فدائیان خلق منتشر شده که سران جمهوری اسلامی را نصیحت می‌کند که تنش‌های داخلی و خارجی را کم کند تا سرنگون نشود. (3) نظریه‌ی این طیف آن است که «امپریالیسم دشمن عمده» است و به این دلیل در شرایط رخداد جنگ باید در سمت جمهوری اسلامی ایستاد.

از سوی دیگر طیف «جنبش سبز»، مجاهدین خلق و «شورای ملی مقاومت» وابسته به مجاهدین، بازمانده‌های حزب توده، طیف دفتر تحکیم وحدت و «کمپین یک میلیون امضاء» و سلطنت طلبان جریان‌های متمایل به دفاع از جنگ امپریالیست‌های غربی و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی‌اند.

برخی احزاب سیاسی اپوزیسیون موضع مبهم و «میانه» اتخاذ کرده‌اند. استدلال جریان‌های «میانه» آنست که صحنه سیاسی را «نیروهای بزرگ» رقم می‌زنند و «از دست ما کاری بر نمی‌آید». اما در شرایط بروز جنگ یا تغییر رژیم جمهوری اسلامی به رژیم ارتجاعی دیگری با مشخصات قابل قبول‌تر برای امپریالیست‌های غربی، اینان دست از موضع «میانه» کشیده و به دنبال حاکمان جدید راه خواهند افتاد. (4)

مقابله با گرایش خودبخودی مردم به رفتن به زیر بال بورژوازی

در چنین شرایطی عجیب نیست که در میان توده‌های مردم گرایش به دو قطبی «این یا آن» و انتخاب میان «بد و بدتر» گرایش غالب باشد. زیرا در میان توده‌های ناآگاه همواره گرایش پناه گرفتن در زیر پر و بال بورژوازی عمل می‌کند. وظیفه‌ی کمونیست‌ها مقابله با این گرایش خودبخودی است. شکلی از این گرایش در این عبارت که «بگذار آمریکا اینها را بزند» بروز می‌یابد. این گرایش هم نشانه‌ی بی‌زاری و نفرت مردم از جمهوری اسلامی است و هم نشانه‌ی ناپاوری آنان به اینکه می‌توان به نظام و جامعه‌ای دست یافت که بنیادا متفاوت از جمهوری اسلامی و نظام مورد نظر امپریالیست‌ها باشد. می‌توان در راهی گام گذارد که منافع اکثریت مردم ایران و جهان را نمایندگی می‌کند. می‌توان در راهی قدم گذارد که هم جمهوری اسلامی را سرنگون می‌کند و هم دست امپریالیست‌ها را از ایران قطع می‌کند. تحریم‌های نفتی و هراس سران جمهوری اسلامی از تبعات آن به خودی خود ثابت می‌کند که جمهوری اسلامی تا مغز استخوان وابسته به نظام جهانی سرمایه‌داری یعنی وابسته به امپریالیسم است. تبلیغ و ترویج این واقعیت جای مهمی در مقابله با افکار نادرست و گرایش‌های خودبخودی توده‌های مردم دارد.

آلترناتیو حزب باید بطور گسترده در میان مردم تبلیغ و ترویج شود: تا وقتی جنگ رخ ندهد سیاست ما گسترش آگاهی انقلابی و بر این مینا بسیج و سازماندهی مردم است برای سرنگونی دولت جمهوری اسلامی بدست مردم، تحت رهبری کمونیست‌ها و نیروهای چپ انقلابی. اگر آمریکا بدون جنگ موفق به تغییر رژیم جمهوری اسلامی شده و به قدرت گیری رژیم مطلوب خود کمک کند ما باز هم برای سرنگونی آن دولت خلق افکار و سازماندهی خواهیم کرد. حتا اگر جنگ شود ما باید از آن بعنوان فرصت و موقعیتی برای گسترش سازماندهی انقلابی در میان مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی بدست مردم، تحت رهبری کمونیست‌ها و نیروهای چپ انقلابی استفاده کنیم و بر مبنای دفاع از انقلاب سوسیالیستی و برنامه استقرار دولت سوسیالیستی با هر متجاوزی مقابله کنیم. اگر جنگی رخ دهد، جنگ بین امپریالیست‌ها و شرکایشان با ایران از هر دو طرف جنگی ارتجاعی است. شعار و سیاست صحیح این است: تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و درهم شکستن قوای متجاوز با شعار استقلال. در صورت بروز جنگ، نیروهای امپریالیستی و شرکای منطقه‌ای و ایرانی‌شان خود را صرفا مشغول سرنگونی جمهوری اسلامی و نیروهای وفادار بدان نخواهند کرد بلکه در بحبوحه‌ی درهم‌برهمی اوضاع طرح نابودی نیروهای کمونیست و حتا نیروهای ملی‌گرای چپ را نیز پیش خواهند برد. حداکثر هشیاری از سوی نیروهای آگاه لازم است. فرصت‌ها همواره با خطرات همراهند. استفاده از فرصت‌ها و پرهیز از خطرات سیاست همیشگی نیروهای انقلابی است.

نکاتی که باید جمع‌بندی کرد:

1- پیش گذاشتن فکر تئوریک در مورد دو مسئله حائز اهمیت است: یکم جایگاه ایران بعنوان جزئی از نظام جهانی سرمایه داری (مقابل با درک ایران مستقل برای خودش، آمریکا برای خودش). دوم، تحولات سیاسی ایران را باید در چارچوب قوای محرکه‌ی بزرگتری که در سطح بین‌المللی در کار است گذاشت. در غیر اینصورت نمی‌توان دست به تحلیلی ماتریالیستی از علت‌العلل رخدادها و صف‌آرائی‌های سیاسی مرتجعین و امپریالیست‌ها دست یافت.

2- ضعف‌های واقعی جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها را باید دید و نشان داد که چگونه این ضعف‌ها شرایط را مساعدتر کرده‌اند برای باز کردن راهی انقلابی در مقابل جامعه. تضادها و بحران بیسابقه نظام سرمایه‌داری نیروهای اجتماعی مهمی را در سراسر جهان به حرکت در آورده که بطور غیرمستقیم تقویت کننده راه و چشم‌انداز انقلاب واقعی در ایران و هر کشور دیگر است. همانطور که غلبه فضای ارتجاعی «انقلاب مرد- کمونیسم مرد» در دهه‌های گذشته به نفع نیروهای اپوزیسیون بورژوائی در ایران و کشورهای گوناگون بود امروز بلند شدن جنبش‌های ضد کاپیتالیستی فضای مساعدی برای بازگشت انقلاب و کمونیسم به مرکز صحنه‌ی کشمکش‌های سیاسی را فراهم کرده است. این اوضاع بوضوح ذخایر ایدئولوژیک نیروهای فرمیسیت و ارتجاعی در «اپوزیسیون» جمهوری اسلامی را به تحلیل برده و بشدت آنان را عصبی کرده است بطوریکه زوزه‌های ضد کمونیستی آنان آشکارا رنگ و بوی استیصال به خود گرفته است (رجوع کنید به سخنان عصبی محسن سازگارا در صدای آمریکا به تاریخ 13 ژانویه 2011 که خامنه‌ای را متهم به درست کردن «حزب کمونیست» می‌کند).

3- امپریالیسم آمریکا می‌خواهد «تغییر رژیم» را در ایران به گونه‌ای پیش برد که بخش مهمی از ساختار نظامی- امنیتی جمهوری اسلامی حفظ شود تا در فردای سقوط جمهوری اسلامی همان شکنجه‌گران و سرکوب‌گران جمهوری اسلامی با کمک دیگر عمال ایرانی آمریکا تبدیل به اهرم نظم و قانون رژیم بعدی گردند زیرا می‌دانند که برای تحمیل نظام ارتجاعی جدید در ایران نیازمند سرکوب نیروهای کمونیست و انقلابی و توده‌های مردم خواهند بود. البته «خواستن» همیشه مساوی با «توانستن» نیست. زیرا شتاب گسترش بی‌نظمی در ساختارهای اقتصادی و سیاسی خاورمیانه و جهان مانع از آن است که طرح‌های آنان به صورت شسته و رفته پیش رود - بخصوص اگر نیروهای کمونیست و انقلابی از شرایط تضعیف همه‌جانبه جمهوری اسلامی حداکثر استفاده کرده و توده‌های مردم را برای آغاز فرآیند یک انقلاب واقعی سازماندهی کنند. این امکانی کاملاً واقع‌بینانه است که به هیچ وجه نباید به آن بهای کم داد زیرا تشدید تضاد میان اکثریت مردم (کارگران و زحمتکش‌شان شهر و روستا و حتا افشار و طبقات میانی شهری) با کلیت نظام طبقاتی در ایران معضلی است که امپریالیست‌ها و جانشینان جمهوری اسلامی نه تنها قادر به حل آن نخواهند بود بلکه آن را حادثتر هم خواهند کرد.

4- بزرگترین هشدار سیاسی به مردم نیفتادن به دام دو قطبی «جمهوری اسلامی یا امپریالیسم آمریکا» است. در این میان باید آن نیروهای «اپوزیسیون» را که برای این دو قطبی خلق افکار می‌کنند و خود در یکی از آن‌ها قرار می‌گیرند افشا کرد.

5- در جواب به سوالی که اذهان توده‌های مردم را اشغال کرده است که آیا جنگ می‌شود یا خیر باید واقعیت متلاطم و غیرقابل پیش بینی صحنه سیاست در سطح ایران، منطقه و جهان را که نه با افزایش نظم و ثبات بلکه با بی‌نظمی و بی‌ثباتی فزاینده رقم می‌خورد ترسیم کرد و تاکید کرد در چنین شرایط بلبشو و پر هرج و مرجی ضرورت و امکان انقلاب صد چندان می‌شود و سوالی که می‌تواند دروازه‌های آینده را به روی ما باز کند این است: در این شرایط انقلاب را چگونه باید پیش برد؟ اگر میان آمریکا (همراه با نوکران منطقه‌ای آن) با جمهوری اسلامی جنگ شود چگونه می‌توان این جنگ ارتجاعی را تبدیل به جنگی انقلابی کرد؟

در مقابل استثمارگران و ستم‌گران داخلی و خارجی ما کمونیست‌ها همراه با آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان واقعی متعهدیم که به روشنی، جسارت و با صدای بلند منافع اساسی مردم را بیان کرده و پیگیرانه برای این منافع و عمیقترین ارزشها و رویاهای مردم بجنگیم. زیرا کمونیست‌ها پیگیرترین نماینده‌ی طبقاتی هستند که در این جامعه و جهان هیچ به حساب می‌آیند اما با کار خود و بر پشت خود، جامعه و جهان را حمل می‌کنند. برنامه و افق ما پرچم طبقاتی و سیاسی آنان است.

پانویس‌ها

1 - قبول عضویت روسیه در «سازمان تجارت جهانی» پس از 18 سال تلاش و راه اندازی خط لوله‌ی گازی «نورت استریم» (مسیل شمالی) متعلق به کمپانی دولتی «گازپروم» روسیه در نوامبر 2011 واقعه مهمی در روابط روسیه و اتحادیه اروپاست زیرا این خط لوله‌ی 1200 کیلومتری از زیر دریای بالتیک گذر کرده و روسیه را بطور مستقیم به آلمان متصل می‌کند. این واقعه بیش از آنکه اهمیت اقتصادی داشته باشد دارای اهمیت سیاسی است و نشانه‌ی اتحاد استراتژیکی است که میان روسیه و کشورهای کلیدی اتحادیه اروپا در حال شکل‌گیری است. به نظر می‌آید امپریالیسم آمریکا که مانع مهمی در مقابل شکل‌گیری چنین اتحادی بود مجبور شده با این واقعیت کنار آید. در واقع دکترین امنیتی جدید آمریکا بر آنست که حضور

نظامی آمریکا را در اروپا تقلیل دهد و صف‌آرایی دوران «جنگ سرد» را که آماجش روسیه بود کاملاً عوض کند. با شیفت توجه نظامی-امنیتی آمریکا به منطقه آسیا-اقیانوسیه که «سکان کشتی جهان» نام گرفته است فضای اتحاد استراتژیک برای روسیه و اتحادیه اروپا مساعدتر شده است.

2- یانگ ژمیان رئیس نهادهای مطالعات بین‌المللی شانگهای می‌نویسد: «تحت ریاست جمهوری اوباما هشیاری استراتژیک آمریکا از پاکس آمریکا (تنها ابرقدرت جهانی- م) تعدیل یافته به "قدرت درجه اول در میان قدرت‌های برابر". تفکر استراتژیک "تغییر رژیم" از طریق قدرت نظامی تعدیل یافته به "تغییر رژیم" از طریق قدرت هوشمند که ترکیبی است از قدرت سخت و نرم. چشم‌انداز استراتژیک از تمرکز نسبی بر رشته‌های نظامی و امنیتی بر محور جنگ ضد ترور تبدیل شده است به تاکید بیشتر بر اقتصاد، آموزش، علم و تکنولوژی، انرژی، امنیت هسته‌ای و فعالیت‌های سایبری و فضائی. هدف برنامه‌ریزی استراتژیک از دو نقشه گسترش بزرگ (خاورمیانه بزرگ و بسط روابط در آسیا-اقیانوسیه) تغییر یافته است به "عقب نشینی در غرب و پیشروی در شرق"». (6 ژانویه 2012)

3- کرکس ها متحد می‌شوند- دخالت "بشر دوستانه" نمی‌خواهیم- بیانیه بیش از 1500 نفر از دوستداران جنبش فدائی (فدائیان خلق ایران)

4- یکی از نمونه‌های عبرت‌انگیز در تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی در دوران جنگ جهانی اول امپریالیستی است. پیش از آغاز جنگ اکثریت احزاب کمونیست اروپا علیه جنگ رای داده و کارگران کشورهای طرفین جنگ را فراخواندند که به روی هم آتش نکشایند و به جای آن برای سرنگونی دولت‌های بورژوازی خود بکوشند. اما پس از آغاز جنگ اکثریت احزاب کمونیست اروپا (همان‌ها که امروز احزاب سوسیال دموکرات دولت‌های امپریالیستی‌اند) طرف بورژوازی خودی را گرفتند. تنها در روسیه بود که حزب بلشویک به رهبری لنین با شعار «جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنیم» در شرایطی که نیروهای انقلابی بسیار کم و ضعیف بودند موفق شد از درون کشتار و نابودی جنگ جهانی اول انقلاب اکتبر را به پیروزی رسانده و اولین کشور سوسیالیستی را بنیاد گذارد.